

## لغات و اعراب آیه وضو از تعصب تا واقعیت\*

دکتر یحیی معروف  
استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه رازی کرمانشاه

### چکیده

روزی در درس (فن ترجمه) برخی از دانشجویان از ترجمه آیه ۶ از سوره مائده: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» سؤال کردند و این که چرا با وجود آیاتی بدین صراحت، مسلمانان در گرفتن وضو تا این اندازه اختلاف نظر دارند. این سؤال زمینه نگارش مقاله حاضر را فراهم کرد که نتایج زیر حاصل این تحقیق است:

در این مقاله اعراب «أَرْجُلَكُمْ» از دیدگاه نحوی با استدلال به نقد کشیده شده و ممتنع بودن عطف «أَرْجُلَكُمْ» بر «وُجُوهَكُمْ» با ادله فراوان از قرآن و ادب عربی به اثبات رسیده است. همچنین، نگاه تازه‌ای به «إِلَى الْمَرَافِقِ» در آیات بالا شده است. دو واژه «اغسلوا» و «امسحوا» از زوایای مختلف بررسی شده و نظر کسانی که دو واژه را مترادف می‌دانند رد شده است. علاوه بر آن، اثبات شده که شستن پاها به جای مسح به دلایل متعدد با سیاق قرآن در تضاد است و تنها تعصب، موجب خطا در فهم آیات شده است. ضمن این که انتساب مسح کفش‌ها به جای پاها به پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - با استدلال رد شده است.

قواعد نحوی به هیچ عنوان شستن را به جای مسح تأیید نمی‌کند. بنابراین انتساب شستن پاها به پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - و این که جبرئیل مسح را نازل کرده ولی سنت آن حضرت شستن پاها بوده، کاملاً بی اساس است. در این مقاله به ادعای کسانی هم که عقیده دارند شستن پاها از مسح به نظافت نزدیک تر است با استدلال پاسخ داده شده است. در خاتمه نیز تاریخچه مختصری از آغاز اختلاف در وضو بیان شده است.

**کلید واژه ها:** اعراب آیه وضو، عطف نسق، ترادف، مسح پا، شستن پا، سنت

پیامبر.

\* تاریخ وصول: ۱۳۸۴/۵/۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۴/۸/۸.

روزی در درس (فن ترجمه) برخی از دانشجویان از ترجمه آیه ۶ از سوره مائده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَليُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» سؤال کردند و این که چرا با وجود آیاتی با این صراحت، مسلمانان در گرفتن وضو تا این اندازه اختلاف نظر دارند. این سؤال لحظاتی اذهان همه را به خود مشغول کرد. نهایتاً با استعانت از الطاف الهی پاسخ به این سؤال میسر، و زمینه نگارش مقاله حاضر فراهم گشت که باید بر آن خدای را سپاس بی‌شمار گفت.

پیش از این که آیات شریفه بررسی گردد ناگزیر باید به برخی از قواعد نحوی اشاره کرد. ابتدا قاعده عطف نسق مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نحویان در جمله‌ای مانند: (قَامَ سَعِيدٌ وَ يُوسُفُ) اسم معطوف یعنی (یوسف) را بر (سعید) عطف می‌دهند و این اسم را در حکم اسم قبلی یعنی (سعید) می‌دانند. این نوع از عطف را عطف نسق نامیده‌اند (وراق، ۳۷۷؛ شرح ابن عقیل، ۲/۲۲۵)؛ ابن هشام، شرح قطر الندی ۳۰۱؛ رشید الشرتونی، ۴/۳۵۳، بند ۵۷۸). ابن حاجب می‌نویسد: (شرح الرضی علی کافیة ابن الحاجب، ص ۳۳۱) (عطف نسق تابعی است که بین آن و بین متبوعش یکی از ده حرف عطف آمده باشد) (۳۳۱) و نیز می‌گوید: «معطوف در حکم معطوف علیه است» (همان، ص ۳۳۸) و همچنین شرط کرده‌اند که باید بتوان عامل را بر معطوف اثر داد (شرتونی، ۴/۳۵۴، بند ۵۷۹) نیز تبعیت معطوف از معطوف علیه می‌تواند لفظی یا معنوی باشد (همان، ص ۳۵۴، فائده بند ۵۷۸ و نیز: شرح ابن عقیل، ۲/۲۲۵). عباس حسن می‌نویسد: «واو عطف به طور مطلق بین معطوف و معطوف علیه معنای اشتراک و جمع را می‌رساند» (۳/۵۵۷). همین نکته را ابن عقیل این چنین بیان می‌کند: «به عقیده بصریان (واو) به طور مطلق برای

جمع بین معطوف و معطوف علیه است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «جاء زیداً و عمرو» بدین معناست که زید و عمرو در آمدن با یکدیگر جمع می‌شوند» (۲۲۵/۲). ابن هشام نیز با اشاره به همین نکته می‌نویسد: «حرف واو عاطفه به طور مطلق به معنای جمع (بین معطوف و معطوف علیه) است» (مُعْنَى اللَّيْبِ، ج ۲، ص ۳۵۵: شرح قطر الندی، ص ۳۰۱) وی در کتاب دیگرش می‌نویسد: «عطف نَسَقْ با واو، به طور مطلق برای جمع است» (شرح سُؤدورِ الذَّهَبِ، ص ۴۴۵). دکتر شوقی ضیف نیز (۱۲۷) می‌نویسد: «حَضَرَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ: این دو اسم محمد و علی گویب دقیقاً یک کلمه همچون موصوف و صفت هستند...». حال اگر گفته شود «قَامَ سَعِيدٌ وَ يَوْسُفٌ وَ جَلَسَتْ فَاطِمَةُ وَ خَدِيجَةُ» بدین معناست که «یوسف و سعید وارد شدند و فاطمه و خدیجه نیز نشستند». اگر گوینده بخواهد «فاطمه» یا «خدیجه» را در حکم قبلی وارد کند باید فعل دوم یعنی «جَلَسَتْ» را حذف نماید و جمله را این گونه بیان کند: «قَامَ سَعِيدٌ وَ يَوْسُفٌ وَ فَاطِمَةُ وَ خَدِيجَةُ» اکنون به ترجمه آیه «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» می‌پردازیم. «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» صورت‌هایتان را بشویید». در ترجمه این آیه خوشبختانه چندان اختلاف نظر وجود ندارد؛ زیرا محدوده صورت و نحوه شستن آن، مجالی برای اختلاف باقی نمی‌گذارد. اما در ترجمه «وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» اختلاف نظر وجود دارد که اکنون به جزئیات این آیه می‌پردازیم:

واژه «ید» که جمع آن «آیدی» است به چه قسمتی از بدن اطلاق می‌شود؟ این لفظ در زبان عربی می‌تواند بر کف دست (ابن منظور، ماده آیدی؛ راغب، ماده آیدی) نوک انگشتان تا کف دست، مچ دست، ساعد و بازو و نیز اطلاق شود (همان). به همین سبب خداوند محدوده دست یعنی از نوک انگشتان تا انتهای آرنج را معین فرموده است. حال این سؤال مطرح می‌شود که از نوک انگشتان تا انتهای آرنج شسته شود یا از آرنج تا نوک انگشتان؟

اکنون برای روشن شدن بحث به این مثال توجه فرمایید: اگر به کسی که در گل

و لای افتاده گفته شود: «اغسِلْ بَدَنَكَ مِنَ الرَّجْلِ إِلَى الرَّأْسِ: بدنت را از کف پا تا فرق سر بشوی» آیا منظور گوینده این است که او باید در حمام سر و ته شود تا ابتدا پا و سپس سر را بشوید؟ یا دوش حمام را در کف حمام نصب کند تا از کف پا آب را به ناحیه سر منتقل کند؟ و یا این که مقصود گوینده بیان محدوده شستشو است؟

حال به شستن دست برمی گردیم و این سؤال را مطرح می کنیم که آیا برای شستن دست باید آن را به آسمان بلند کرد و از بالا به پایین شست یا این که باید دست به همان صورت طبیعی یعنی رها شدن در امتداد طول بدن، به همان صورتی که با ساختار بدن سازگار است، شسته شود؟ همین سؤال در ارتباط با صورت نیز مطرح می شود و آن این که چرا صورت از پایین به بالا شسته نمی شود. مسلماً پاسخ این است که این عمل با ساختار بدن سازگار نیست، اگر چه امکان پذیر نیز هست.

حال ممکن است این سؤال به ذهن برسد که چرا به جای «إِلَى الْمَرَافِقِ» واژه «إِلَى الْكَفَّيْنِ: تا کف دو دست» ذکر نشده تا این تردید برطرف شود. در جواب باید گفت: اگر آیه چنین بود در این صورت ابتدای شستشو مشخص نمی شد.

جالب است بدانیم افرادی که فقط به ظاهر کلمات توجه دارند با استناد به «إِلَى الْمَرَافِقِ» معتقدند شستن باید از نوک انگشتان شروع و به آرنج ختم شود! بر این اساس جمله «اغسِلْ بَدَنَكَ مِنَ الرَّجْلِ إِلَى الرَّأْسِ» باید به معنای سر و ته شدن در حمام، و یا نصب دوش در کف حمام تعبیر شود. همین سؤال از امام صادق علیه السلام پرسید. شده آن حضرت در پاسخ فرمودند: (طباطبایی، ۳۵۹ / ۵، به نقل از کلینی با اسنادش به نقل از زرارة).

اکنون اگر به مفهوم آیه توجه نشود و نیاز به پرسش بیشتری احساس گردد برای اطمینان بیشتر از چه کسانی باید سؤال کرد؟ عرب زبانان می گویند «أَهْلُ الْبَيْتِ أَذْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ: اهل خانه داناتر از دیگران به خانه هستند». بدیهی است همسایگان و دوستان یک خانواده هر چند صمیمی هم باشند باز هم آگاه تر از اهل آن خانه نیستند.

بنابراین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قطعاً داناتر از دیگران در فهم آیات قرآن هستند. شیعیان نیز بر اساس عقل و منطق سلیم برای فهم بیشتر آیات به آنان مراجعه کرده‌اند. اولین کسی که شیعیان پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از او تبعیت کرده‌اند امام علی علیه السلام است. او که پسر عمو و پرورش یافته پیامبر است، اولین مردی است که اسلام را پذیرفت (ابن عبد ربه، ۵۶/۵-۵۸ و نیز: متقی هندی، حرف الفاء، فضائل علی رضی الله عنه، احادیث شماره: ۳۲۹۹۰- «إِنَّ هَذَا أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِى... ۳۲۹۹۱- أَوْلُكُمْ وَارِدًا عَلَى الْحَوْضِ أَوْلُكُمْ إِسْلَامًا عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ ۳۲۹۹۲- أَوْلُ مَنْ صَلَّى مَعِ عَلَى؛ ۳۲۸۹۶- السَّبْقُ ثَلَاثَةٌ: فَالسَّبْقُ إِلَى مُوسَى، يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ، وَ السَّبْقُ إِلَى عِيسَى، يَسَّ، وَ السَّبْقُ إِلَى مُحَمَّدٍ، عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ. ۳۲۹۲۵- أَمَّا تَرْضِيَنَّ (يَا فَاطِمَةُ) أَنِّي زَوَّجْتُكَ أَوْلَ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا) و شجاعانه از اسلام دفاع کرد و تا واپسین لحظات عمر شریف پیامبر همراه با دخت گرامی آن حضرت در کنار نبی مکرم بود. علاوه بر آن امامان حسن و حسین علیهما السلام از کودکی در آغوش رسول خدا بودند. ابوالفرج اصفهانی (۲۷۹/۷) با اسنادش به نقل از حاتم بن قبیصه می‌نویسد: پیامبر در سجده نماز بود که حسن و حسین علیهما السلام بر پشت آن حضرت سوار شدند. در این هنگام عمر بن خطاب گفت: «نِعْمَ الْمَطِيَّةُ مَطِيَّتُكُمْمَا فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَنِعْمَ الرَّأكِبَانِ هُمَا؛ مَرْكَبٌ شَمَا خُوبٌ مَرْكَبِي أَسْتَا وَبِیَامِبِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودُ: وَ أَنْ دُو خُوبٌ سَوَارِهِای هَسْتَنْد» ابوالفرج اصفهانی در ادامه می‌نویسد:

سید حمیری این ماجرا را در قالب شعر به تصویر کشیده است:

أَتَى حَسَنًا وَ الْحُسَيْنَ النَّبِيَّ	وَ قَدْ جَلَسْنَا حَجْرَةَ يَلْعَبَانِ
فَقَدَاهُمَا نَوْمًا حَيَّاهُمَا	وَ كَانَا لَدَيْهِ بِذَاكَ الْمَكَانِ
فَرَاخًا وَ تَحْتَهُمَا غَاتِقَاهُ	فَنِعْمَ الْمَطِيَّةُ وَ الرَّأكِبَانِ
وَ لِيَدَانِ أُمَّهُمَا بَيْرَةٌ	حِصَانٌ مُطَهَّرَةٌ لِلْحِصَانِ
وَ شَيْخُهُمَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ	فَنِعْمَ الْوَالِدَانِ وَ الْوَالِدَانِ

ترجمه: حسن و حسین (ع) نزد پیامبر (ص) آمده بودند، در حالی که آن دو در اتافی نشسته و بازی می کردند. آن حضرت در آن مکان، خود را فدایشان می کرد و به آنان خوشامد می گفت. آنان بر دوش پیامبر سوار شدند. آفرین بر این مرکب! و آفرین بر این دو سواره! دو فرزندی که مادری پاک و مطهر دارند و پدرشان فرزند ابوطالب است. پس آفرین بر این دو فرزند و آفرین بر این پدر و مادرا!

پس از شهادت این دو بزرگوار هدایت امت به امام زین العابدین علیه السلام و پس از وی به امام باقر و امام صادق علیهما السلام تا آخرین امام یعنی امام عصر عَجَلَلِ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ که از سال ۲۶۰ هجری تاکنون در غیبت بهسر می برند سپرده شد. نکته قابل توجه این است که آیا تبعیت از فرزندان رسول خدا که تا سال ۲۶۰ ق. در میان مردم بوده‌اند قابل اعتماد است یا دیگران که دورتر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده‌اند.

بر این اساس بهترین کسانی که می توان از آنان در مورد صحت وضو سؤال کرد همان هایی هستند که پیامبر عظیم الشان در احادیث متواتر از جمله حدیث (ثَقَلَيْنِ) پابندی به آنان را مورد تأکید قرار داده و می فرماید: «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي: من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم، کتاب خدا و عترتم، همان اهل بیتم» (أحمد بن حنبل، ۳، احادیث شماره ۱۹۲۸۵، ۱۱۵۷۸، ۱۱۲۲۷، ۱۱۱۴۷، ۱۱۱۱۹؛ حاکم نیشابوری؛ ۱۴۸/۳-۱۰۹؛ نسائی ۲/۲۱؛ أبو نُعَيْم ج ۱/۳۵۵؛ متقی الهمدانی، ۱/۹۶-۴۷؛ ترمذی، ۲/۳۰۸؛ حسینی فیروزآبادی، ج ۳-۱). ابن حجر هِیْثَمِي یکی از متعصبان اهل سنت در تأیید این حدیث، به تفصیل می نویسد (۹۰): «رسول خدا، قرآن و عترتش را بصورت مثنی و با کلمه ثَقَلَيْنِ آورده؛ زیرا نقل به چیزی گفته می شود که از نظر نگهداری نفیس و با اهمیت باشد و این دو همچنان نفیس‌اند؛ زیرا هر یک از آنان معدن علوم لدنی هستند. به همین دلیل آن حضرت، مردم را به پیروی و آموختن از آنان تشویق می کند و می فرماید: ستایش از آن خدایی است که

حکمت را در میان ما اهل بیت قرار داد. اطلاق *تقلین* به خاطر سنگینی و جوب رعایت حقوق آن دو، بوده است. این مطلب را حدیث سابق تأیید می‌کند که، *به آنان نیاموزید؛ زیرا از شما داناترند* و بدین جمله از دیگر علما جدا شده‌اند؛ زیرا خداوند، پلیدی را از آنان دور کرده و مطهرشان گردانده است. در خبر قریش آمده که از آنان بیاموزید؛ زیرا از شما داناترند... وقتی علم قریش به طور عموم اثبات شود پس اهل بیت از آنان سزاوارترند؛ زیرا آنان با خصوصیتی از بقیه ممتازند و دیگران در آن شریک نیستند. در خبر سابق بود که *در هر جماعت از امت من شخص عادل از اهل بیتم وجود خواهد داشت*. آن گاه سزاوارترین کسی که بتوان به او چنگ زد، امام و عالم ایشان علی بن ابی طالب *كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ* است، همان گونه که قبلاً نیز در مورد علم و دقایق درک او سخن به میان آمد. از این رو است که ابوبکر گفته: *علی (علیه السلام) عترت رسول خداست؛ یعنی همان‌هایی که پیامبر، مردم را به پایبندی به آنان تشویق نموده است*. از این رو، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، علی (علیه السلام) را به آنچه بیان کردیم اختصاص داد، همچنان که او را در آنچه روز غدیر گذشت، اختصاص داد...»

اکنون به مبحث شستن یا مسح پاها بر می‌گردیم. طبرسی (۲۰۷/۳) می‌نویسد: (از امام باقر سؤال شد، پاها را بشویم یا مسح کنیم؟ امام فرمود: آنچه جبرئیل آورده مسح است).

حال به ترجمه (*وَامْسُحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ*) و مسأله اصلی یعنی اختلاف نظر در عطف (*أَرْجُلِكُمْ*) می‌پردازیم. شکی نیست که این واژه بدون کمترین تردید و به دور از هر تعصبی عطف بر لفظ یا محل (*رُءُوسِكُمْ*) است که در این حالت اگر عطف بر لفظ باشد مجرور، و چنانچه عطف بر محل باشد منصوب است. البته، در نصب یا جر اختلافی وجود ندارد و تنها اختلاف در معطوف *عَلَيْهِ* «*أَرْجُلِكُمْ*» است که جمعی معتقدند معطوف *عَلَيْهِ* «*وَجُوهِكُمْ*» است.

پیش از اینکه وارد مبحث معطوفه علیه شویم به مثال زیر توجه فرمایید: اگر گفته شود: «إِذَا ذَهَبْتُمْ إِلَى الْحَمَّامِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ وَاكْتَفُوا بِالْمَاءِ وَالصَّابُونَ» اگر به حمام می‌روید پس صورت و دستانتان را بشویید و به آب و صابون اکتفا کنید، آیا انسان خردمندی در جهان یافت می‌شود «الصَّابُونَ» را به «وُجُوهَكُمْ» عطف دهد و بگوید «اگر به حمام می‌روید پس صورت و دستانتان و صابون را بشویید و به آب اکتفا کنید»؟ حال ممکن است گفته شود: این جمله از نظر معنایی می‌تواند صحیح باشد، زیرا می‌توان گفت (اگر به حمام می‌روید صورت و دستانتان و صابون را بشویید) زیرا ممکن است صابون هم آلوده شده باشد. پس صابون را هم باید شست. در جواب باید گفت: اگر کسی چنین مقصودی داشت باید به جای جمله قبلی بگوید: «إِذَا ذَهَبْتُمْ إِلَى الْحَمَّامِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ وَالصَّابُونَ وَاكْتَفُوا بِالْمَاءِ». حال به مثال دیگری توجه فرمایید: «فَبَلَّتْ وَجْهَ زَيْدٍ وَرَأْسَهُ وَمَسَحَتْ بِكَتِفِهِ وَ يَدَهُ: من صورت و سر زید را بوسیدم و شانه و دست او را مسح کردم» (طباطبایی، ۳۴۴/۵). در این مثال باید از صاحبان ذوق بلیغ پرسید: چگونه می‌توان «دست» را عطف بر «صورت» دانست تا معنای عبارت آن باشد که (من صورت و سر و دست زید را بوسیدم و شانه او را مسح کردم)؟

این دو مثال به خوبی گویای مقصود است. اکنون به مثال دیگری از قرآن توجه فرمایید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» (انعام، ۲) ترجمه دقیق این آیه چنین است: «حمد و ثنا از آن خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد و نور و تاریکی‌ها را مقرر کرد». اکنون اگر تعبیر برخی نحویان و مفسران صحیح باشد، باید آیه این گونه نیز ترجمه شود «حمد و ثنا از آن خداوندی است که آسمان‌ها و زمین و نور را خلق کرد و تاریکی‌ها را مقرر کرد!». یعنی «النُّور» به «السَّمَاوَاتِ» عطف داده شود!

اگر این معنا صحیح نیست پس چگونه می‌توان آن را در آیه وضو صحیح



دانست؟ نگارنده با بررسی دقیق آیات قرآن و مراجعه به کتب معتبر نحوی، شاهدی مبنی بر صحت عطف بر اساس نظریه مذکور نیافت و پس از بررسی شواهد مورد ادعای نحویان و مفسران تشابهی نیز بین آیات مورد ادعا با مثال‌ها ندید.

### اعراب (أَرْجُل) از منظر لغویان، نحویان و مفسران اهل سنت

لغویان، نحویان و مفسران اهل سنت در مورد اعراب (أَرْجُل) سه نظر دارند: ۱-

جر ۲- نصب ۳- رفع.

۱- اعراب جر: ابن منظور می‌نویسد: (لسان العرب ماده مسح): (برخی از

لغت‌شناسان گفته‌اند کسر (أَرْجُل) بنا بر اعراب مجاورت یعنی همسایگی با (بِرءُوسِكُمْ) ... است.

بیضاوی (تفسیر، ذیل آیه وَأَمْسَحُوا بِرءُوسِكُمْ) از جمله مفسرانی است که معتقد

است اعراب (أَرْجُل) بنا بر اعراب تبعی یا مجاورت، مجرور است.

ابن هشام نحوی نیز (مَعْنَى اللَّيْبِ، ۲/ ۳۵۷) بدون ذکر دلیل، اعراب «أَرْجُل»

را مجرور بنا بر اعراب مجاورت دانسته و می‌نویسد: «مورد دیگر از عطف عبارت است

از عطف مجرور بنا بر اعراب مجاورت مانند: وَأَمْسَحُوا بِرءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ»

اعراب تبعی یا مجاورت چه اعرابی است؟ اعراب مجاورت یکی از

خطاهای فاحش در زبان عربی است که متأسفانه برخی از نحویان بنا به دلایل خاصی

بدان استناد کرده‌اند. آنان تنها با استناد به جمله غلطی از یک عرب بیابانگرد که

کمترین آشنایی با زبان فصیح نداشته می‌نویسند: «و از آنچه نعت در غیر صورت

واقعی کلام آمده (خَرِب) در (جَحْرُ ضَبَّ خَرِب) است که شکل صحیح آن رفع است

که سخن بیشتر عرب‌زبانان و نیز فصیح‌ترین است. قیاس هم همان (رفع) است؛ زیرا

(خَرِب) نعت (جَحْر) است و (جَحْر) مرفوع است، ولی برخی از عرب‌زبانان آن را جر

می‌دهند! در حالی که نعتِ ضَبَّ نیست...» (سیبویه، ۴۳۶/۱). سیبویه همچنین

می‌نویسد: (مجاورت، آنان (عرب زبانان) را واداشته تا  $\text{خَرِب}$  را جر دهند...) (۶۷/۱)؛ یعنی به جای این که گفته شود:  $\text{جُحِرُ صَبًا خَرِبًا}$  لانه خراب سوسماری، گفته شده:  $\text{جُحِرُ صَبًا خَرِب}$ . در این جا اعراب  $\text{خَرِب}$  از رفع به جر مبدل شده، چون در مجاورت  $\text{صَبًا}$  بوده است ...

نحویان برای اثبات این مطلب به برخی از ابیات، که شاعر بنا بر ضرورت شعری در اعراب خطا داشته، استناد می‌کنند، غافل از این که شعر نمی‌تواند سند صرفی یا نحوی باشد (یحیی معروف، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ص ۳۲۷) علاوه بر آن در شعر به دلیل حاکمیت موسیقی و وزن، هیچ حد و مرزی برای مراعات قواعد صرفی و نحوی وجود ندارد (معروف، *العروض*، ۱۱) از جمله: غیر منصرف به جای منصرف، فک ادغام به جای وجوب ادغام، مانند این ابیات:

عَرِقَتْ مَا بَيْنَهُمْ عَرِيقَ الْمَدَى	كَمْ رِقَابٍ مِنْ بَنِي فَاطِمَةَ
الْوَّاحِدِ الْفَرْدِ الْقَدِيمِ الْأَوَّلِ	الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَجَلِّ

جالب است همین نحویان که خود بیان کننده جمله غلط ( $\text{جُحِرُ صَبًا خَرِبًا}$ ) هستند، اعراب مجاورت را نفی می‌کنند. اکنون برای اثبات این مطلب، سخنان سیبویه را مرور می‌کنیم: « و از آنچه نعت در غیر صورت واقعی کلام آمده ( $\text{خَرِب}$ ) در ( $\text{جُحِرُ صَبًا خَرِبًا}$ ) است که شکل صحیح آن رفع است که سخن بیشتر عرب زبانان و نیز فصیح‌ترین است. قیاس هم همان (رفع) است؛ زیرا ( $\text{خَرِب}$ ) نعت ( $\text{جُحِر}$ ) است و ( $\text{جُحِر}$ ) مرفوع است، ولی برخی از عرب زبانان آن را جر می‌دهند، در حالی که نعت  $\text{صَبًا}$  نیست!...» (۴۳۶/۱). باید از سیبویه پرسید: اگر (شکل صحیح آن رفع است) چرا به سخن باطلی استناد کرده است؟ بدیهی است در این مثال هر انسان خردمندی در می‌یابد که ( $\text{خَرِب}$ ) صفت (سوسمار) نیست، بلکه صفت (لانه) است. بنابراین اشتباه فاحش گوینده کاملاً نمایان است. با این وصف، نکته شگفت‌انگیزتر آن است که کسی بخواهد به سخن اشتباه دیگران استناد کند؛ یعنی بگوید: در آیه «وَأَسْخُوا بِرُءُوسِكُمْ» و

«أَرْجُلِكُمْ» اعراب «أَرْجُلِكُمْ» به کسر، بنا بر مجاورت با «بِرءُوسِكُمْ» است. عجیب‌تر این است که کسی بخواهد مقام الوهیت را به اندازه‌ای پایین بیاورد که سخن او را با سخن عرب بیابانگردی که هنوز ابتدایی‌ترین قواعد عربی را نمی‌داند مقایسه کند. ابو اسحق نحوی در این زمینه عقیده دارد: «جر دادن بنا بر اعراب مجاورت در کلام خداوند جایز نیست و منحصرأ در ضرورت شعری جایز است». بنابراین (جُحْرُ ضَبِّ خَرِبٍ) به هیچ وجه نمی‌تواند با آیه مذکور مشابهت داشته باشد و لذا عطف (أَرْجُلٍ) بر (رؤوس) بنا بر اعراب مجاورت وجهه عقلی ندارد (ابن منظور، ماده مسح).

از جمله مواردی که برخی از مفسران برای اعراب تبعی یا مجاورت ذکر کرده‌اند:

آیات زیر است که هیچ ارتباطی به اعراب تبعی یا مجاورت ندارد:

۱-: [إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ (هود، ۲۶)؛

۲-: قَوْلِ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِن عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ (زخرف، ۶۵)؛

۳-: زَوْجَانَهُم بِحُورٍ عَيْنٍ (دخان، ۵۴)؛

۴-: وَ زَوْجَانَهُم بِحُورٍ عَيْنٍ (طور، ۲۰)؛

۵-: وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ وَ حُورٍ عَيْنٍ (واقع، ۲۱-۲۲).

در مثال اول و دوم، (عذاب روزی دردناک) مورد عنایت بوده و نه (عذاب دردناک روزی) و در مثال سوم تا پنجم، (حوریان زیباچشم) به ترتیب موصوف و صفت هستند و اعراب آنها اصلی است و نه تبعی.

**نظر أخفش:** أخفش یکی از نحویان عرب معتقد است (تفسیر السمعانی، ذیل آیه

۶ از سوره مائده؛ طبرسی، ۳/ ۲۰۸) «أَرْجُلِكُمْ» به کسر، لفظاً معطوف بر «رؤوسکم» است، ولی مقطوع از آن است؛ یعنی شبیه این جمله است: (عَلَّقْتُهَا تَبْنًا وَ مَاءً بَارِدًا؛ به حیوانات به عنوان علوفه، گاه و آب سرد دادم). به عقیده أخفش در این مثال (و سَقَّيْنَهَا مَاءً بَارِدًا) بوده، که فعل آن حذف شده است.

۱. بنگرید به: بیضوی، ذیل آیه وَاشْتَوْا بِرءُوسِكُمْ.

نقد نظریه أخفش: اولاً: این مثال هیچ تشابهی با آیه مورد بحث ندارد؛ زیرا در آیه هر دو فعل موجود است. در صورتی هم که فعل دوم در آیه حذف می‌شد یعنی (فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ... وَبُرءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ) بود، این مثال می‌توانست قابل طرح باشد. بنابراین استناد به آن، قیاس مع الفارق است.

ثانیاً: در مثال «عَلَفْتَهَا تَبْنًا وَمَاءً بَارِدًا» هر انسان عاقلی در می‌یابد «ماءً بَارِدًا» چیزی جدای از «علف» است و بنابراین معنای مجازی از معنای حقیقی به سهولت قابل تفکیک است. این در حالی است که در این آیه «رَأْسٌ» و «رِجْلٌ» که هر دو از اعضای بدن هستند با «تَبْنٌ» و «ماءٌ» که دو شیء متفاوتند، قابل مقایسه نیستند.

۲- اعراب نصب: جار الله محمود زمخشری در تفسیر خود (۶۱۰/۱)، ذیل آیه ۶ سوره مائده) می‌نویسد: «گروهی اُرْجُلِكُمْ را به نصب خوانده‌اند و این بر شستن پاها دلالت می‌کند». این سخن از فردی همچون زمخشری که به رموز زبان عربی کاملاً آشناست بسیار تعجب‌آور است؛ بدون شک افرادی همچون او به خوبی می‌دانند عطف «اُرْجُلِكُمْ» به «اغْسِلُوا» همان طور که بعداً به تفصیل خواهد آمد، نه با منطق سازگار است و نه در ادب عرب نمونه‌ای دارد. تنها چیزی که در این مجال می‌توان گفت این است که متأسفانه تعصب و شاید ترس مانع بیان حقیقت بوده است؛ زیرا چنانچه وی سخنی بر خلاف گفته دیگران اظهار می‌داشت قطعاً موقعیت اجتماعی خود را از دست می‌داد. بنابراین آسان‌ترین کار تأیید گفتار آنان بوده است. او با این که در کار خود جانب احتیاط را مراعات کرده اما در دفاع از عقیده خود بسیار ضعیف عمل کرده است، به طوری که در ادامه سخنان قبلی خود می‌نویسد (همان، ۶۱۱/۱). اگر بگوییم: با قرائت جر در «اُرْجُلِكُمْ» و داخل شدن پاها در حکم قبلی یعنی مسح کردن چه می‌کنی، می‌گوییم پاها از بین سه عضو مورد شستشو، با ریختن آب بر آن‌ها شسته می‌شود. بنابراین (پاها) در معرض تردید اسراف مذموم بوده و از این رو به سومی مسح شده عطف داده شده (یعنی بُرءُوسِكُمْ)، این (عطف) از باب مسح شدن نبوده، بلکه

بدین منظور بوده که هشدار بر واجب بودن اقتصاد و میانه‌روی در ریختن آب بدهد؛ و گفته شده (إِلَى الْكَعْبَيْنِ) و سپس غایت (نهایت) آورده شده تا تردید هر تردید آوری را که آن را مسح شده می‌پندارد دور کند، زیرا در شریعت برای مسح کردن نهایت تعیین نمی‌شود!

سرانجام زمخشری به نقل از حسن (بصری) می‌نویسد (همان ، ۶۱۱) : « برخی از مردم، به ظاهر عطف عقیده دارند. بنابراین مسح را واجب دانسته‌اند. از حسن نقل شده که او جامع بین دو امر یعنی مسح کردن و شستن بوده است».

**نقد گفتار زمخشری:** ۱- این که گروهی «أَرْجُلِكُمْ» را به نصب خوانده‌اند صحیح است و در ادامه مبحث اعراب «أَرْجُلُ» به تفصیل بیان خواهد شد. ولی این بدان معنی نیست که به طور قطع و یقین معطوف بر «وجوهکم» و منصوب باشد.

۲- زمخشری به خوبی می‌داند که قرائت جر در (أَرْجُلِكُمْ) پاها را در حکم قبلی یعنی مسح کردن داخل می‌کند. به همین سبب تلاش کرده به این سؤال پاسخ دهد. ولی پاسخ وی نه قانع کننده است و نه چیزی را اثبات کرده است.

۳- اسراف در شستن پاها برای اولین بار از طرف او مطرح شده، ولی پاسخ وی به سؤال خود یعنی «... بدین منظور بوده که هشدار بر واجب بودن اقتصاد و میانه‌روی در ریختن آب بدهد» چیزی را اثبات نمی‌کند و اصولاً اظهار این قبیل سخنان از عالمی همچون زمخشری بسیار عجیب به نظر می‌رسد.

۴- وی در خلال سخنان خود ناخواسته به عطف (أَرْجُلِكُمْ) بر (بِرءُوسِكُمْ) اشاره کرده، ولی در اثبات نظریه خود ناتوان مانده و به توجیه روی آورده است.

۵- گفتار وی مبنی بر این که «در شریعت برای مسح کردن نهایت تعیین نمی‌شود!» دقیقاً با آیه شریفه قرآن در تضاد است، زیرا اگر برای مسح پاها نهایت تعیین نمی‌شد در آن صورت مسح، از کف پا آغاز و به انتهای ران ختم می‌شد. اما این که زمخشری از کجا بدین نتیجه رسیده جای سؤال است.

۳- اعراب رفع: زمخشری در تفسیر خود (۶۱۱/۱)، ذیل آیه ۶ سوره مانده) می‌نویسد: حسن (بصری) (أَرْجُلُكُمْ) را به رفع قرائت کرده است؛ یعنی: وَأَرْجُلُكُمْ مَغْسُولَةٌ أَوْ مَمْشُوحَةٌ إِلَى الْكَعْبَيْنِ: پاهای شما شسته شده یا مسح شده تا کعبین است». پذیرش اعراب رفع نه چیزی را اثبات و نه چیزی را رد می‌کند. بنابراین چندان مورد توجه قرار نگرفته است. ضمن این که به مسح پا نیز اشاره دارد.

(أَرْجُلُ) صرف نظر از هر تعصبی چه اعرابی دارد؟ اگر به دور از هر تعصبی اعراب (أَرْجُلُ) مورد بررسی قرار گیرد از دو حالت خارج نیست: ۱- جر ۲- نصب.

۱- اعراب جر: بنا بر عطف بر لفظ: (مَسَحَ الشَّيْءَ وَ مَسَحَ بِالشَّيْءِ) هم با باء و هم بدون باء متعدی می‌شود. البته بدون باء به معنی فراگرفتن و استیعاب است و با باء به این معنی نیست. بنابراین، (بِرءُؤُسِكُمْ) مسح مقداری از سر را به طور اجمال می‌رساند و از آن جا که مجرور به حرف جر است، معطوف یعنی (أَرْجُلُكُمْ) نیز بنا بر عطف به لفظ، مجرور است. همان طور که در ابتدای بحث اشاره شد (عطف تَسْتَقِ بِاِوَاوِهُمُ) به طور مطلق برای جمع (بین معطوف و معطوف علیه) و اشتراک آن‌ها در حکم واحد است) (ابن هشام، شرح قَطْرِ النَّدى، ۳۰۱؛ وراق، ۳۷۷؛ شرح ابن عقیل، ۲، ۲۲۵).

اکنون برای تأیید این مطلب به چند نمونه از آیات قرآن کریم توجه فرمایید:

أ) عطف «اليوم» با اعراب جر بر «بالله» در آیات زیر:

أَمَّنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ (بقره، ۱۷۷) و نیز در آیه‌های: بقره/ ۲۶۴، ۲۲۸، ۱۲۶ و ۶۲، آل عمران/ ۱۱۴، نساء/ ۳۹، توبه/ ۴۵، ۴۴، ۱۹، نور/ ۲، مجادله/ ۲۲ و طلاق/ ۳.

ب) عطف «رسوله» یا «رُسُلُه» با اعراب جر بر «بالله» در آیات زیر:

«أَمِئُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ» (اعراف/ ۱۵۸) «أَمِئُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» (آل عمران/ ۱۸۰) و نیز در آیه‌های نور/ ۶۱ و ۶۲، فتح/ ۹، فتح/ ۱۳، حجرات/ ۱۵، حدید/ ۱۹ و ۲۱، مجادله/ ۴، صف/ ۱۱ و تغابن/ ۸. همچنین، نمونه‌های دیگری از این

قبیل در آیات زیر:

«يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» (توبه / ۴۴)، «تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» (صف / ۱۱)، «أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ» (توبه / ۶۵)، «تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» (اسراء / ۹۲)، «إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (نور / ۴۸)، «آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ» (بقره / ۲۸۵) و «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (تغابن / ۸).

۲- اعراب نصب: بنا بر عطف بر محل: در این اعراب «أَرْجَلِكُمْ» معطوف بر محل «بِرُؤُسِكُمْ» یعنی مفعول به بودن برای «امسحوا» است؛ یعنی «امسحوا رؤسكم و أرجلكم».

در عربی عطف بر محل بسیار مشهور است. در این جا به چند نمونه بسنده

می شود:

ابتدا نمونه هایی از قرآن کریم: «أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ» (هود / ۵۰)، «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (اعراف / ۶۵) و نیز در آیه های اعراف ۵۹، ۷۳. تحویان در این آیات «ما» را نافی غیر عامل، «من» را زائده و «غیره» را مرفوع بنا بر تابعیت از محل «إله» می دانند (ابن آجرؤم، ذیل آیات مذکور و نیز: صافی ۴ / ۴۳۹). «إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» (توبه / ۳). در این آیه اعراب (رسول) بنا بر

عطف بر محل «اللّه» مرفوع است (ابن هشام، معنی اللیبیب، ۲ / ۴۷۳).

سیبویه در (باب ما یجری علی الموضع لا علی الاسم الذی قبله) (۶۶/۱) با ذکر چند مثال در این زمینه می نویسد: «لیس زیدٌ بَجَبَانٍ وَلَا بِخَيْلٍ؛ و ما زیدٌ بِأَخِيكَ وَلَا صَاحِبِكَ» در این مثال ها «بخیلاً» و «صاحب» بنا بر عطف بر لفظ مجرورند. اما بنا بر عطف بر محل منصوب شده اند. وی در ادامه با استناد به ابیات متعددی، عطف بر محل را به تفصیل بیان کرده است (۶۷/۱). از جمله این ابیات بیت زیر از عقیبه اسدی است:

مُعَاوِيَ إِنْنَا بَشَرٌ فَاسْتَجِجْ  
فَلَسْنَا بِالْجِبَالِ وَلَا الْخَدِيدِ

ترجمه: ای معاویه ما بشر هستیم پس با نرمی رفتار کن! بنا بر این نه کوه، و نه

آهن هستیم.

در این بیت «الحدید» معطوف بر محل «بِالْجِبَالِ» شده است. نمونه‌های دیگری از این قبیل ابیات را در لابلای تفاسیر نیز می‌توان یافت. از جمله بیت زیر (طبرسی، ۳/ ۲۰۸):

جِنِّی بِمِثْلِ بَنِي بَدْرِ لِقَوْمِهِمْ  
أَوْ مِثْلَ إِخْوَةِ مَنْظُورِ بْنِ سَيَّارِ

ترجمه: کسانی را همچون بنی بدر برای قوم خود، یا همانند برادران منظور بن سیار را برایم بیاور!

در این بیت «مثل» معطوف بر محل «بمثل» شده است. شستن پاها به نظافت و بهداشت نزدیک تر است یا مسح آن؟ گاهی گفته می‌شود: شستن پاها به مراتب از مسح آن بهتر و به نظافت و بهداشت نزدیک تر است. در جواب این گروه باید گفت: اگر مقصود فقط نظافت باشد البته حمام رفتن از شستن پاها به مراتب بهتر است. از سوی دیگر، شستن با صابون عقلاً بهتر از شستن با آب خالی است. این در حالی است که اگر کسی قبل از نماز حمام هم رفته باشد باز هم بی نیاز از وضو نیست. پس مسأله فقط نظافت نیست، اگر چه نظافت هم در این دستورها جای می‌گیرد. از سوی دیگر، مسح پاها بدین معنا نیست که انسان از نظافت بدن مخصوصاً پاها غفلت کند. بنابراین، نکته اساسی اطاعت محض از فرمان الهی است؛ زیرا اگر فقط به مسأله نظافت و شستشو توجه شود پذیرش تیمم بسیار دشوار خواهد شد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) پاها را می‌شسته یا مسح می‌کرده است؟ برخی عقیده دارند دستور قرآن بیانگر مسح پاها است، ولی سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شستن پاها بوده است. در این مورد ذکر چند نکته ضروری است:

۱- اگر در آیه‌ای مانند «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» (بقره/ ۱۸۵) که حکم صریحی در ارتباط با



روزه گرفتن در ماه رمضان دارد، مفسری مدعی باشد حکم خداوند گرفتن روزه در ماه مبارک رمضان است، ولی فرد مورد اعتمادی روزه نگرفتن در این ماه را از پیامبر(ص) دیده است و در نتیجه سنت پیامبر را روزه نگرفتن بداند آیا این سخن با توجه به متن صریح قرآن قابل اعتماد است؟

۲- در برخی از کتب اهل سنت روایت شده که پیامبر هنگام وضو پای خود را می‌شسته است. البته، این عمل بعید نیست، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به بهداشت فردی توجه خاصی داشته است. اما این بدان معنا نیست که در وضو به جای مسح پا آن‌ها را می‌شسته است. شستن پاها در همه حال امری ستودنی است و این بدان معنا نیست که نماز گزار با پای بدبو به نماز بایستد و زمینه آزار دیگران را فراهم کند، بلکه انسان در طول روز بهتر است به نظافت پاها پردازد.

### «غَسَلٌ» و «مَسْحٌ» از دیدگاه لغت شناسان

۱- راغب اصفهانی (۴۷۸) می‌نویسد: «مَسْحٌ: عبور دادن دست بر چیزی و از بین بردن اثر از آن است، و گاهی در هریک از دو معنای مذکور استعمال می‌شود. مثلاً گفته می‌شود: مسحت یدی بالمندیل؛ دستم را با دستمال پاک کردم».

۲- أحمد بن فارس در (معجم مقاییس اللغة) (۱/ ماده مسح) معنای «مسح» را دست کشیدن بر چیزی بیان می‌کند و می‌نویسد: «المَسْحُ: إمرارُ الشَّيْءِ عَلَى الشَّيْءِ بَسْطاً وَ مَسْحَتَهُ بِيَدِي مَسْحاً».

۳- زمخشری (أساس البلاغة، ماده مسح) معنای «مسح» را دست کشیدن با دست مرطوب یا غیر مرطوب بر چیزی بیان می‌کند و می‌نویسد: «مَسْحَةُ بِالْمَاءِ وَ الدَّهْنِ وَ مَسْحَ رَأْسَهُ: أَمْرٌ يَلْدُهُ عَلَيْهِ وَ مَسْحَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْيَتِيمِ».

۴- ابن منظور نیز می‌نویسد (لسان العرب، ماده مسح): «مَسْحَةُ يَمَسْحُهُ مَسْحاً وَ مَسْحَةً، وَ مَسْحَ مِنْهُ وَ بِهِ: دَسْتٌ كَشَيْدٌ». وی در ادامه می‌افزاید: «مَسْحٌ دَسْتٌ كَشَيْدٌ بَرِّ

چیز مایع یا آلوده به قصد از بین بردن آن، مانند دست کشیدن بر سر برای آب، و بر پیشانی برای عرق است». او همچنین می‌نویسد: «حضرت (مسیح) به این سبب مسیح نامیده شده است؛ زیرا دست مبارکش را بر معلول، نابینا، و مبتلا به برص می‌کشید و به اذن خداوند شفا می‌دید».

همه لغت شناسان بر این متفقند که «مسح» به معنای دست کشیدن بر چیزی است. اکنون باید دید چرا برخی «مسح» را به معنای «غَسَل» دانسته‌اند؟! آیا (اغْسَلُوا) معادل (امْسَحُوا) است؟ آلوسی (۷۵/۶) در می‌نویسد: «... ما منکر این نیستیم که این دو لفظ «مَسَح» و «غَسَل» در لغت و شرع با یکدیگر اختلاف دارند، ولی ما ادعا داریم حمل «مَسَح» بر «غَسَل» در برخی مواضع جایز است و در لغت و شرع چیزی نیست که با آن در تضاد باشد...».

ابن الأثیر در تفسیر ابن الأثیر ذیل این آیه می‌نویسد: «برخی از مفسران مانند ابو عبد الله شافعی عقیده دارند این آیه بر مسح پاها چنانچه در کفش باشند، دلالت می‌کند و برخی دیگر نیز معتقدند بر مسح پاها دلالت دارد، ولی مراد از آن شستن خفیف است همانگونه که در سنت آمده است؛ و به هر تقدیر شستن پاها واجب است و با توجه به آیه و احادیثی که خواهیم آورد چاره‌ای جز آن نیست و از بهترین مواردی است که دلالت دارد بر این که مَسَح بر شستن خفیف اطلاق می‌شود».

بخاری نیز در (بابُ غَسَلِ الْوَجْهِ بِالْيَدَيْنِ مِنْ غَرْفَةٍ وَاحِدَةٍ) (۱۴۰/۳۳/۱) با اسنادش به نقل از ابن عباس می‌نویسد: «رسول خدا را در حال وضو دیدم. آن حضرت ابتدا صورتش را با مِشْتی آب شست. سپس آب را مضمضه و استنشاق کرد. سپس مِشْت دیگری برداشت و با آن دست راست، و با مِشْت دیگر دست چپش را شست. سپس سرش را مسح کرد. پس از آن یک مِشْت آب برداشت و با آن بر پای راستش پاشید تا این که آن را شست. سپس مِشْت دیگری برداشت و با آن پای چپش را شست».

نقد این گفتار: دو واژه «مَسْح و غَسْل» یا با هم مترادفند و یا غیر مترادف. اگر مترادفند پس باید همیشه مترادف باشند نه گاهی مترادف و گاهی غیر مترادف باشند و بر مبنای ذوق و سلیقه معنا شوند. حال فرض کنیم مترادفند با این فرض محال، به ترجمه آیات زیر توجه کنید: «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ» (۲۳ النساء)

«اگر بیمار هستید یا در سفر به سر می‌برید یا... آب نیافتید پس بر خاک پاک تیمم کنید، آن گاه صورتها و دست هایتان را بشوید» آیا چنین ترجمه‌ای از کسی پذیرفتنی است؟

آیا تفاسیر و کتب حدیث اهل سنت از مسح پاها نیز سخن گفته‌اند؟ خوشبختانه با همه تعصبی که در این زمینه وجود دارد، در لابلای کتب تفسیر و حدیث اهل سنت سخنانی مبنی بر «مسح» به جای «غسل» دیده می‌شود که به چند نمونه اکتفا می‌شود.

سیوطی در تفسیر خود (۳/۳۰) با اسنادش به نقل از شعبی می‌نویسد: «جبرئیل مسح هردو پا را آورد، مگر نمی‌بینی که در تیمم آنچه که قبلاً شسته می‌شد، مسح می‌شود و آنچه که قبلاً مسح می‌شد لغو می‌شود؟»

همین مطلب را ابن الأثیر در تفسیر خود ذیل آیه ۶ مانده ذکر کرده است و می‌نویسد: «ابن جریر - با اسنادش به نقل از یعقوب و ابن علی و ایوب - گفت: دیدم عِزْرَمَةَ رُوی هر دو پا را مسح می‌کند؛ ابن جریر اظهار داشت: ابو سائب با چند واسطه به نقل از شعبی اظهار داشت: جبرئیل مسح را نازل کرده است. سپس شعبی گفت: مگر نمی‌بینی تیمم آن است که آنچه که قبلاً شسته می‌شده، مسح می‌شود و آنچه که مسح می‌شده، لغو می‌گردد؟ ابن ابی زیاد برای ما نقل کرد و گفت: اسماعیل به ما خبر داد که به عامر گفتم: برخی از مردم می‌گویند: جبرئیل شستن هر دو پا را نازل کرده؟ سپس او گفت: جبرئیل مسح را نازل کرده است.

ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم (۲/۲۶، ذیل آیه ۶ از سوره مانده) می‌نویسد:

«ابن جریر گفت: أبو کریب برای ما به نقل از ... به نقل از عکرمه به نقل از ابن عباس گفت: وضو، دو شستن و دو مسح است. همچنین سعید بن ... به نقل از ابن عباس روایت کرد منظور از *وَأَسْحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ* همان مسح است.»

ابن ماجه (۲۳۷/۱) نیز در (باب مَا جَاءَ فِي التَّوْقِيتِ فِي الْمَسْحِ لِلْمَقِيمِ وَالْمَسَافِرِ) می‌نویسد: «محمد بن بشار ... به نقل از شریح بن هانی نقل کرد که گفت: از عایشه در مورد مسح بر کفش‌ها سؤال کردم. گفت: نزد علی (علیه السلام) برو و از او سؤال کن، زیرا او داناتر از من است. سپس من نزد علی (علیه السلام) رفتم و از او در مورد مسح سؤال کردم. (آن حضرت) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما را به مسح امر می‌کرد ...».

تهمت ناروا به پیامبر (ص): ابن منظور (*لسان العرب*، ماده *آ مسح*) می‌نویسد: «در آیه *وَأَسْحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ* ثعلب در تفسیر این آیه می‌گوید: در قرآن *آ مسح* نازل شده ولی سنت پیامبر *آ شستن* است.»

زمخشری نیز در *تفسیر کشاف* ذیل همین آیه به نقل از شعبی می‌نویسد: (ج ۱، ص ۶۱۰ - ۶۱۱) «قرآن مسح را نازل کرده ولی سنت (پیامبر) *آ شستن* است.» همین مطلب را ابن جریر طبری در *تفسیر جامع البیان* ذیل این آیه به نقل از انس ذکر کرده است. سیوطی نیز (۳۰/۳) همین مطلب را عیناً از طبری نقل کرده است.

ابن کثیر نیز در تفسیر خود (۲۶/۲) پس از ذکر سخنان ابن جریر به نقل از مالک می‌نویسد: «قرآن مسح را نازل کرده، ولی سنت (پیامبر) *آ شستن* است و این نیز اسنادی صحیح است.»

نقد این گفتار: با توجه به این سخنان اگر قرآن دستور مسح داده باشد و پیامبر عکس آن عمل کرده باشد این عمل، مخالفت صریح با گفتار خداوند است. از سویی دیگر، این عمل با آیه صریح قرآن یعنی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم/۳-۴): «پیامبر از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید این قرآن جز وحی الهی

چیز دیگری نیست) و نیز «وَمَا عَلَيَّ الرُّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ» (مائده ۹۹) «بر رسول چیزی جز ابلاغ نیست» منافات دارد. بدون شک، شأن پیامبر بسیار بالاتر از آن است که چنین اتهامی به آن حضرت نسبت داده شود؛ زیرا به اعتراف همین افراد، پیامبر به دستور خداوند پای مبارکشان را مسح می کرده‌اند. طبری (تفسیر، ذیل آیه امْسُحُوا بِرُءُوسِكُمْ) به نقل از عکرمه می‌نویسد: (شستن پاها لازم نیست فقط مسح آنها در قرآن نازل شده است) وی در ادامه به نقل از ابی جعفر علیه السلام می‌نویسد: (مقصود از آیه این است که سر و هر دو پایت را مسح کن).

۱- (كَعْبَيْنِ) چه قسمتی از پا است؟ (كَعْبَيْنِ) مثنای کعب است که جمع آن (أَكْعَبٌ، كُعُوبٌ و كِعَابٌ) است. (ابن منظور، ۱۰۷/۱۲) با همه شهرتی که این واژه نزد عرب زبانان دارد متأسفانه برخی با ایجاد تردید در مصداق آن، شبهه‌هایی را پدید آورده‌اند. «كَعْبَيْنِ» در واقع دو استخوان گرد بیرون آمده از دو طرف پا است که زائده سطح خارجی انتهای تحتانی استخوان نازک نی است که در فارسی غوزک (قوزک) پا نامیده می‌شود. (مرهنگ معین، ذیل مدخل) اصولاً اگر «كعبین» دو قوزک پا نبود لزومی نداشت به صیغه مثنی ذکر شود، بلکه می‌توانست «كعاب» به صیغه جمع مانند «أَرْجُلِ» آورده شود؛ یعنی گفته شود: «امْسُحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكِعَابِ». از طرفی دیگر اگر مقصود شستن پاها بود نیازی به تعیین محدوده «كعبین» نداشت. مصطفی دیب البغا، شارح صحیح بخاری در مورد این واژه می‌نویسد (ج ۱، کتاب الوضوء، باب: ما جاء فی الوضوء، ص ۳۳): «كَعْبَيْنِ مثنای کعب است که دو استخوان برجسته هر پا در مفصل ساق پا و قدم است». این واژه در میان لغت شناسان به معنای سایر اعضای برجسته بدن نیز اطلاق شده است. ثعالبی نیشابوری در بیان ترتیب سن زنان (۱۳۵) می‌نویسد: «هِيَ ... كَاعِبٌ إِذَا كَعَبَ تَدْيُهَا: ... هرگاه سینه‌اش برجسته شود (کاعب) نامیده می‌شود که در قرآن نیز به «و كَوَاعِبَ أُنْرَابًا» (نبا ۳۳) اشاره شده است. همین مطلب را ابن منظور (۱۰۷/۱۲) چنین نقل می‌کند: «كَعْبُ التَّدْيِ يَكْعَبُ، وَ كَعْبُ:

نَهْدَ: برجسته شد».

طبری در تفسیر خود به نقل از شافعی رحمه الله می‌نویسد: «مخالفی سراغ ندارم که کعبینی که خداوند سبحان در کتابش در ارتباط با وضو ذکر کرده دو (استخوان) برجسته‌ای هستند که در محل اجتماع ساق پا و قدم است». ابن منظور نیز (۱۰۷/۱۲) می‌نویسد: «دو کعب انسان، دو استخوان برآمده در دو طرف قدم است» وی در ادامه به نقل از اصمعی می‌نویسد: «قومی عقیده دارند که کعب دو استخوان در پشت پا است و این عقیده شیعه است که نادرست است».

اولاً باید از اصمعی که دشمنی او با شیعه عیان است پرسید چگونه و از کجا به این نتیجه رسیده است. اگر شیعه چنین عقیده‌ای می‌داشت مسح پاها را تا پشت پا امتداد می‌داد که این عمل را تا کنون هیچ فرد شیعی انجام نداده است.

**اصمعی در یک نگاه:** أبو الفرج اصفهانی در *الأغانی* (ج ۷، ص ۲۵۲) به نقل از اصمعی می‌نویسد: «اصمعی بخشی از شعر سید حمیری (شیعی و محب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم) را دید و گفت: این ابیات از کیست؟ من (راوی) نام شاعر را از او پنهان کردم؛ زیرا نظر او را در مورد سید می‌دانستم. او مرا سوگند داد. من هم نام سید را ذکر کردم. آن گاه اصمعی قصیده دیگری درخواست کرد. من هم این کار را کردم. ولی قضاید بیشتری از من می‌طلبید. سپس گفت: خداوند او را زشت‌رو گرداند؛ چقدر مسیر شعرای برجسته را پیموده است! اگر مذهبش نبود و نیز اگر در شعرش آن چیزها نبود کسی را بر او مقدم نمی‌کردم».

**مسح بر روی کفش‌ها:** در بسیاری از کتب اهل سنت روایاتی در ارتباط با آیه ۶ از سوره مائده، به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت داده شده که حقیقتاً جای شگفتی فراوانی دارد. یکی از این روایات مسح کفش‌ها به جای مسح پاها توسط پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است!

۱- سیوطی در تفسیر آیه ۶ از سوره مائده (۳۰/۳) به نقل از ابن عازب

می‌نویسد: «رسول خدا تا زمانی که چهره در نقاب خاک کشید، قبل و بعد از نزول سوره مائده، پیوسته بر روی کفش‌ها مسح می‌کرد». وی در ادامه می‌نویسد: «بخاری، مسلم و بیهقی به نقل از جریر آورده‌اند که او قضای حاجت کرد و وضو گرفت و بر کفش‌ها مسح کرد! جریر گفت: چه چیزی مرا از این کار منع می‌کند در حالی که رسول خدا را دیدم که این چنین مسح می‌کند! گفتند: این عمل مربوط به قبل از نزول سوره مائده بوده است. جریر گفت: من پس از نزول سوره مائده مسلمان شده‌ام. عبد الرزاق و ابن ابی شیبه به نقل از جریر بن عبد الله آورده‌اند: پس از نزول سوره مائده بر رسول خدا وارد شدم. سپس دیدم آن حضرت بر روی کفش‌ها مسح می‌کند. ابن عدی به نقل از بلال آورده است که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: بر کفشها مسح کنید».

۲- شوکانی در (۱۷/۲) می‌نویسد: «مسلم و أحمد (بن حنبل) و أهل سنت به نقل از بُریده آورده‌اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در هر نمازی وضو می‌گرفت؛ آن حضرت در فتح مکه وضو گرفت و بر کفش‌ها مسح نمود و نمازها را با یک وضو خواند. سپس عمر به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا، شما کاری انجام دادید که قبلاً انجام نمی‌دادید. آن حضرت فرمود: عمداً این کار را کردم...».

۳- قُرطبی (۹۳/۶) ذیل همین آیه می‌نویسد: «حسن گفت: هفتاد نفر از اصحاب پیامبر برایم نقل کردند که آنان بر روی کفش‌ها مسح می‌کردند... ابراهیم نخعی گفت: رسول خدا وضو گرفت و بر کفش‌هایش مسح کرد». قُرطبی در ادامه می‌نویسد: «اگر گفته شود مسح بر کفش‌ها با نزول سوره مائده منسوخ شده و آن را ابن عباس گفته است و ابو هریره و عایشه نیز آن را رد کرده‌اند و مالک نیز در روایتی به نقل از او آن را انکار کرده است، پاسخ این است که کسی که چیزی را نفی می‌کند و دیگری آن را اثبات می‌کند حجتی برای نفی کننده باقی نمی‌ماند، در حالی که مسح بر روی کفش‌ها را تعداد زیادی از صحابه و دیگران اثبات کرده‌اند». وی همچنین می‌نویسد:

«من سخن جریر را در مسح کفش‌ها تحسین می‌کنم؛ زیرا اسلام آوردن او بعد از نزول سوره مائده بوده و اما آنچه از ابو هریره و عایشه نقل شده صحیح نیست؛ زیرا عایشه اطلاعی از آن نداشته است».

۴- ابن ماجه در «بَاب مَا جَاءَ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ» می‌نویسد: «علی بن ... گفت: جریر بن عبد الله پس از قضای حاجت وضو گرفت و روی هر دو کفشش را مسح کرد؛ سپس به او گفته شد: چرا این گونه وضو می‌گیرید؟ گفت: چه مانعی دارد؟ من دیدم رسول خدا را این کار را انجام می‌داد».

نکته جالب تر این است: ابن ماجه در «بَاب مَا جَاءَ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْجُورِبَيْنِ وَالنَعْلَيْنِ» و نیز «بَاب مَا جَاءَ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْعِمَامَةِ» مسح بر جوراب و عمامه را نیز به ترتیب به نقل از پیامبر ذکر کرده است: «علی بن محمد ... به نقل از مغیره بن شعبه نقل کرد که رسول خدا وضو گرفت و روی جوراب‌ها و کفش‌ها مسح کرد»، «دحیم به نقل از ولید بن مسلم گفت: دیدم رسول خدا روی کفش‌ها و عمامه مسح می‌کرد».

البته نباید فراموش کرد که مسح سر مشتمل بر تمام سطح سر نمی‌شود و پیامبر اکرم نیز بخشی از سر را تا رستنگاه مو مسح می‌کرده‌اند. همین مطلب را ابن ماجه در «بَاب مَا جَاءَ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْعِمَامَةِ» می‌نویسد: (سنن، ۱/ ۲۸۳) ابوطاهر ... به نقل از انس بن مالک گفت: دیدم رسول خدا وضو می‌گرفت و عمامه‌ای قَطْرِي بر سر داشت. آن گاه دست خود را از زیر عمامه داخل کرد. سپس جلو سر را مسح نمود».

**نقد این روایات:** این روایات به دلایل زیر نمی‌تواند معتبر باشد:

۱- اسلام دینی است که نظافت را جزء ایمان می‌داند. چگونه ممکن است رسول اکرم که خود منادی «النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ» است کفش آلوده را مسح کند؟ از سوی دیگر، در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن، مسلمانان به مسح چیز آلوده امر نشده‌اند. در تیمم نیز، مسح بر هر خاکی تأیید نشده و تنها خاک پاک توصیه شده است: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» (نساء/ ۴۳) بنابراین، ادعای کسانی هم که معتقدند مسح کفش‌ها قبل از نزول



سوره مانده بوده نمی‌تواند معتبر باشد؛ زیرا پیامبر اکرم با توجه به این که بسر بهداشت و سلامت جامعه تأکید فراوانی داشته هرگز مردم را به مسح کفشی که مرکز تجمع آلودگی هاست توصیه نکرده است. ضمن این که مسح کفش‌ها عرفاً و عقلاً کاری عبث و فاقد هر گونه وجهه دینی است.

۲- اگر به فرض محال، دستور خداوند و سنت پیامبر مسح کفش‌ها بوده است، پس چرا معنای (مسح) تبدیل به (غسل) شده است؟

۳- اگر عایشه همسر پیامبر، مسح کفش‌ها را انکار کرده بهترین گواه بر این است که این شیوه را در اعمال پیامبر اکرم ندیده است. پس چگونه ممکن است احمد بن حنبل که خود متولد ۱۶۴ هجری در بغداد است (قمی، ۶۵) سخن او را حمل بر بی‌اطلاعی کند؟

۴- تکرار این قبیل روایات و نقل آن‌ها از سوی افراد سرشناس دلیل بر تأیید آن‌ها نیست.

**اختلاف در وضو از چه زمانی آغاز شد؟** بر کسی پوشیده نیست که حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در میان مردم زمینه هر گونه شک و تردید را در مورد وضو برطرف می‌کرد؛ زیرا وضوی صحیح یعنی همان وضوی پیامبر جزء بدیهیات بوده و اختلافی در آن نبوده است. پس از رحلت آن حضرت و خلافت ابوبکر (۱۳ - ۱۱ ق.) نیز بر اساس روایات موجود سندی مبنی بر اختلاف مسلمانان در مسأله وضو دیده نمی‌شود. (شهرستانی، باب اول: وضو در دوره پیامبر و خلفاء). در دوره خلیفه دوم (۲۳ - ۱۱ ق.) نیز اختلاف تنها در مسح پاها و یا مسح کفش‌ها است (همان). اما در دوره خلیفه سوم (۳۵ - ۲۳ ق.) اختلاف در وضو بسیار زیاد است، به طوری که بررسی احادیث در این زمینه مستلزم بحثی مستقل و مجزا است که در این مجال از آن صرف نظر کرده و خواننده را به کتاب وضوء النبوی، تألیف علی شهرستانی، ترجمه حسین صابری ارجاع می‌دهیم.

### نتیجه بحث

از مجموع بحث نتایج زیر استنباط می‌شود:

- ۱- إعراب «أَرْجُلُكُمْ» از دیدگاه اهل سنت و وجهه منطقی ندارد. بنابراین در نحو، باید تعصب مذهبی را کنار گذاشت و به واقعیت‌ها توجه نمود.
- ۲- دو واژه «اغسلوا» و «امسحوا» مترادف نیستند و لذا شستن پاها و یا مسح کفش‌ها خلاف نص صریح قرآن است. بنابراین، مسح کفش‌ها نه از نظر عقلی قابل پذیرش است و نه دلیل محکمی بر پذیرش آن وجود دارد. علاوه بر آن، قواعد نحوی نیز به هیچ عنوان شستن پاها یا مسح کفش‌ها را تأیید نمی‌کند. البته، نباید فراموش کرد که شستن پاها به منظور مراعات بهداشت فردی ضمن این که امری پسندیده است، اما با دستورات قرآنی در ارتباط با وضو منطبق نیست.
- ۳- «إِلَى الْمَرَافِقِ» در آیه مذکور تنها بیانگر محدوده وضو است.
- ۴- بیان سخنانی مبنی بر این که جبرئیل مسح را نازل کرده، ولی سنت آن حضرت شستن پاها بوده، متهم کردن پیامبر به نقض فرمان الهی است.
- ۴- اختلاف در وضو عمدتاً از دوره عثمان بن عفان آغاز شده است.

### منابع

- قرآن کریم.
- الآلوسی، محمود بن عبدالله (۱۲۱۷-۱۲۷۰ق.)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت.
- ابن آجروم، محمد بن محمد (۶۷۲-۷۲۳ق.)، مشکل إعراب القرآن الکریم، ۳، المملكة المغربية.
- ابن حجرهیثمی، شهاب الدین أحمد (ت ۹۷۳ هـ ق.)، الصواعق المخرقة فی الرد علی أهل البدع و الزنادقة، مصر، المطبعة المیمنیة، ۱۳۱۲ق.
- ابن خنبل، أحمد (ت. ۲۴۱ هـ ق.)، مسند ابن خنبل، دار الصادر، بیروت، ۱۴۰۵ق.؛

- مصر، المطبعة الميمنية، ١٣١٣ ق .
- ابن عبد ربه اندلسي، شهاب الدين، *العقد الفريد*، تقديم خليل شرف الدين، بيروت، دار  
و مكتبة الهلال، ١٩٩٠م.
- ابن عقيل، بهاء الدين عبد الله، *شرح ابن عقيل*، تحقيق محمد محي الدين عبدالحميد،  
تهران، انتشارات ناصر خسرو.
- ابن فارس، أبو الحسين أحمد، *معجم مقاييس اللغة*، مصر، بي تا.
- ابن كثير، أبو الفداء إسماعيل، *تفسير القرآن العظيم*، بيروت، بي تا.
- ابن ماجه، أبو عبد الله محمد بن يزيد فزويني، *سنن ابن ماجه*، القاهرة، بي تا.
- ابن منظور (٦٣٠-٧١١ق.)، *لسان العرب*، تعليق على شيري، بيروت، دار إحياء التراث  
العربي، ١٤٠٨ق. ، ١٩٨٨م.
- ابن هشام، أبو محمد عبد الله جمال الدين يوسف بن أحمد بن عبد الله انصاري مصري،  
*شرح قطر الندى و بلل الصدى*، تحقيق محمد محي الدين عبدالحميد، مصر، مكتبه  
السعادة، ١٣٨٣ق. ١٩٤٣م.
- \_\_\_\_\_ *شرح شذور الذهب في معرفة كلام العرب*، تحقيق  
محمد محي الدين عبدالحميد، قم، دار الهجرة.
- \_\_\_\_\_ *مغني اللبيب عن كتب الأعراب*، تحقيق محمد محي  
الدين عبدالحميد، مصر، مطبعة محمد علي صبيح و أولاده.
- ابوالفرج اصفهاني، علي بن حسين، *الأغانى*، الشرح و الهوامش عبد الله علي مهنا، بيروت،  
دارالفكر، ١٤٠٧ ق. ١٩٨٦م.
- أبو نُعَيْمٍ، أحمد بن عبدالله (د. ٢٣٠ ق.)، *حليّة الأولياء و طبقات الأصفياء*، مصر، مطبعه  
السعادة، ١٣٥١ ق .
- بخاري، أبو عبد الله محمد بن اسماعيل ، *صحيح البخاري*، شرح مصطفى ديب البغا.  
بيضاوي، *أنوار التنزيل و أسرار التأويل المسمى بتفسير البيضاوي*، مصر.

- تَرْمِذِي، أبو عيسى محمد بن عيسى، *سُنَنُ التَّرْمِذِي*، مصر، مطبعة بولاق، ١٢٩٢ ق .
- ثعالبي نيشابوري، أبو منصور (ت ٢٣٠ هـ ق )، *فقه اللغة وأسرار العريية*، شرح و تقديم ياسين الأيوبي، بيروت، المكتبة العصرية، ١٤٢١ق./ ٢٠٠١ م.
- حاكم نيشابوري، أبو عبد الله محمد بن عبد الله (ت ٤٠٥ ق.)، *مستدرک الصحيحين*، حيدرآباد دکن، ١٣٢٤ ق .
- حسن، عباس، *النحو الوافي*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، افست از نسخه دار المعارف، مصر، ١٩٧٦م.
- راغب اصفهاني، حسين بن محمد، *معجم مفردات ألفاظ القرآن*، تحقيق نديم مرعشلي، بيروت، دار الكاتب العربي.
- رضي الدين استرآبادي، محمد بن حسن، *شرح الرضي على كافية ابن الحاجب*، تصحيح وتعليق يوسف حسن عمر، بالأوفسيت عن طبعة جامعة قاريونس، طهران، مؤسسة الصادق، ١٣٩٨ ق./ ١٩٧٨م.
- زمخشري، أبو القاسم محمود بن عمر، *أساسُ البلاغة*، مصر، بي تا.
- الكشاف عن حقائق و غوامض التنزيل و عيون
- الأقاويل في وجوه التأويل، قم، نشر البلاغة، ١٤١٥ ق .
- سمعاني، أبو المظفر منصور بن محمد، *تفسير السمعاني*، بيروت.
- سيبويه، أبو بشر عمرو بن عثمان بن قنبر (ت ١٨٠ هـ ق )، *الكتاب*، تحقيق عبد السلام محمد هارون، بيروت، دار الجيل.
- سيوطي، جلال الدين، *الدَّرُّ الْمَشْهُورُ فِي التَّفْسِيرِ بِالْمَأْثُورِ*، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م.
- شرتوني، رشيد، *مبادئ العربية*، بيروت، المطبعة الكاتوليكية، ط ١١.
- شوكتاني، محمد بن علي، *فتح القدير*، القاهرة، بي تا.
- شهرستاني، علي، *وضوى پیامبر(ص)*، ترجمه حسين صابري، مشهد، انتشارات عروج

انديشه.

صافی، محمود، *الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانہ*، بیروت، دار الرشید، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۰م.

ضیف، شوقی، *تجدید النحو*، بیروت، مؤسسه البلاغ، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م.

طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمد جواد حجتی کرمانی و محمد علی کرامی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.

طبرسی، أبو علی الفضل بن الحسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح و تحقیق هاشم الرسولی المحلاتی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م.

طبری، أبو جعفر محمد بن محمد بن جریر، *تفسیر الطبری المسمی؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، مصر، بولاق، ۱۳۲۳ق.

فیروز آبادی، سید مرتضی حسینی یزدی، *فضائل الخمسة من الصحاح الستة و غيرها من الكتب المعتمدة عند أهل السنة*، مکتبه الفیروزآبادی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م.

قرطبی، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاری، *الجامع لأحكام القرآن؛ تفسیر القرطبی*، بیروت، بی تا.

قمی، عباس، *هدیه الأحاب فی ذکر المعروف بالکنی و الألقاب و الأنساب*، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳ش.

متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام الدین (ت ۹۷۵ هـ ق)، *کنز العمال فی سنن أقوال و الأفعال*، دمشق، مؤسسه الرساله، ۱۹۹۳م؛ حیدر آباد، دائره المعارف النظامیه، ۱۳۱۲ق.

معروف، یحیی، *العروض العربی البسیط*، تهران، سازمان سمت و دانشگاه رازی، ۱۳۷۸.

« کتدوکاوی در صرف و نحو از دیدگاه عروض و قافیه »، مجله

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، شماره ۱۶۰، زمستان ۱۳۸۰.

معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، انتشارات امیر کبیر، ١٣٧١ .  
نسائی، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب (د. ٣٠٣ ق.) ( خصائص أمير المؤمنين علی بن  
أبي طالب، مصر، مطبعة التقدم العلمي، ١٣٤٨ ق .  
وراق، أبو الحسن محمد بن عبد الله (د. ٣٢٥ ق.)، علل النحو، تحقيق و دراسة محمود  
جاسم محمد الدرويش، رياض، مكتبة الرشد، ١٤٢٠ ق. / ١٩٩٩ م.